

نحوه مواجهه با مازاد درآمد نفتی در سه تجربه جهش قیمت نفت

فرشاد مؤمنی*

تاریخ پذیرش: ۸۷/۶/۲۰

تاریخ دریافت: ۸۷/۵/۲۴

چکیده

طی پنجاه سال گذشته مسئله افزایش ناگهانی درآمدهای ارزی و آثار آن بر اقتصاد و توسعه ملی مورد توجه محافل علمی سراسر جهان قرار گرفته است. داوری درباره این پدیده در مقیاس کشورهای صنعتی با عنوان بیماری هلندی منعکس شده است در حالی که هنگام بحث از نسبت آن با کشورهای در حال توسعه از مفاهیمی مانند نفرین منابع یا بلای منابع استفاده می شود. الگوی نام گذاری انتخاب شده برای این پدیده به وضوح نشان می دهد که شوک های درآمدی برونزا برای همه کشورهای جهان خسارت بار هستند مگر آنکه نظام تصمیم گیری و تخصیص منابع با هوشمندی و تدبیر تهدیدهای ناشی از این مسئله را به فرصت هایی برای بالندگی و توسعه تبدیل نماید. در این مقاله با رویکردی تطبیقی و به روشی تاریخی سه تجربه رویارویی کشورمان با افزایش چشمگیر درآمد نفتی مورد بررسی قرار گرفته است. یافته های مقاله حاکی از شباهت های چشمگیر میان تجربه های اول و سوم و تفاوت بنیادی هر دوی آن ها با تجربه دوم می باشد. تجربه ای که با کمال شگفتی هنگامی اتفاق افتاده است که مدیریت توسعه ملی در سال های آغازین جمهوری اسلامی هم تجربه کمتری داشته و هم با مشکلات و چالش های عظیم تری روبرو بوده است اما با اتخاذ تدابیر هوشمندانه بهترین تجربه رویارویی با افزایش درآمد نفتی را رقم زده است.

حسین مهدوی در مقاله پیشگام خود درباره دولت رانته (مهدوی، ۱۹۷۰)، یکی از مؤلفه‌های کلیدی نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع کشورهایی را که بخش اعظم اقتصاد خود را با تکیه بر تک محصول صادراتی خام سامان می‌دهند ریشه‌دار شدن «پدیده کوتاه‌نگری» در دوران شکوفایی درآمدی ذکر می‌کند. به طور طبیعی در چنین اقتصادهایی ابتدایی‌ترین نکته‌ای که در زمینه این مفهوم به ذهن متبادر می‌شود این است که نظام سیاست‌گذاری و تخصیص منابع در فرایند انتخاب‌های خود ملاحظات کوتاه‌مدت را نسبت به ملاحظات دورمدت ترجیح داده و دم غنیمتی و روزمرگی پیشه می‌کند، اما واقعیت این است که در هیچ جای دنیا دولت به صورت مطلق مستقل و منتزع از ملت کاری را انجام نمی‌دهد، همانطور که تفکیک وجه اقتصادی زندگی انسان و جوامع انسانی از سایر وجوه حیات جمعی او نیز امری انتزاعی و اعتباری است.

به این ترتیب باید پذیرفت که پدیده کوتاه‌نگری که انتخاب اول دولت در هنگام مواجهه با شکوفایی درآمد نفتی است انتخابی است که به شدت از سوی نیروهای اجتماعی پرنفوذ و به گونه‌های خاصی اکثریت قاطع مردم نیز حمایت می‌شود یا حداقل به گونه‌ای است که می‌توان گفت مخالفت جدی و مؤثری نسبت به آن مشاهده نمی‌شود و اندک کارشناسانی که با این مسئله مخالفت می‌کنند نیز در چنین فضایی به سهولت نادیده گرفته می‌شوند و اعتنای چندانی به منطق مخالفت‌های آنها صورت نمی‌پذیرد.

بنابراین به نظر می‌رسد که در یک برخورد بنیادی با مسئله نحوه مواجهه با درآمدهای مازاد نفتی مسئله را نباید به این اندازه ساده در نظر بگیریم که گویی دولت‌هایی وجود دارند که مشکلشان فقط این است که از بصیرت‌های کافی در این زمینه برخوردار نیستند و می‌بایست با موعظه و نصیحت یا حتی توصیه‌های کارشناسی و استناد به تجربیات تاریخی آنها را متوجه اشتباه فاحش و آشکار خویش بنماییم. بنابراین، از یک سو می‌بایست همه نیروهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تحریک‌کننده و ناگزیرکننده دولت به کوتاه‌نگری و شتابزدگی در تصمیم‌گیری‌ها و تخصیص منابع مورد شناسایی قرار گیرند و از سوی دیگر، می‌بایست یک نیروی اجتماعی هم‌سنگ با آنها در جهت ترجیح مصالح بلندمدت به ملاحظات کوتاه‌مدت ایجاد نمود.

نگاهی به واقعیت‌هایی از قبیل اینکه کشور ما با برخورداری از یک تجربه یکصد ساله اقتصاد نفتی تعداد رشته‌های دانشگاهی مربوط به ابعاد فنی، اقتصادی و حقوقی نفت در آن بسیار ناچیز است و نسبت مطالعاتی که در حوزه رابطه نفت با همه ابعاد حیات جمعی ما صورت می‌گیرد به مجموعه مطالعاتی که در هر سال در کشورمان انجام

می‌شود و میزان اهتمام رسانه‌های کشور به انعکاس مسائل مرتبط با این موضوع به روشنی نشان می‌دهد که گویی یک توافق نانوشته همگانی در زمینه سهل‌انگاری نسبت به مسئله نفت و ابعاد رابطه آن با سرنوشت ما وجود دارد و اگر این پدیده با همه پیچیدگی‌ها و گستردگی‌ها و عمقی که دارد شناسایی نشود امکان تغییر ثمربخش و منطقی شرایط موجود به حداقل خواهد رسید.

یکی از برجسته‌ترین نمودهای واقعیت مورد اشاره این است که با وجود برخورداری صدساله از درآمدهای نفتی و تبدیل تدریجی اقتصاد ایران به یک اقتصاد نفتی تمام عیار هنوز حتی یک مطالعه نظام‌وار و همه‌جانبه درباره ظرفیت جذب اقتصاد ایران صورت پذیرفته و ما به شکل اصولی برداشت روشنی از اینکه حد دقیق و قابل دفاع استفاده معقول ما از درآمدهای نفتی چه میزان است، نداریم. بدیهی است این مسئله بدان معنا نیست که از جنبه حقوقی و قانونی دولت‌ها نسبت به نحوه هزینه کردن درآمدهای نفتی مقید نمی‌شوند یا از ناحیه حوزه عمومی هیچ نوع برخورد انتقادی با نحوه رفتار دولت صورت نمی‌پذیرد بلکه بحث بر سر آن است که ما همچنان از وجود حتی یک مطالعه روش‌مند و سیستماتیک در این زمینه احساس محرومیت می‌کنیم.

بنابراین، باید توجه داشت که منطق ارائه شده و ارزیابی صورت پذیرفته در این مقاله و اکثر کارهای انجام شده در این زمینه درباره مفهوم مازاد درآمد نفتی صرفاً ناظر بر نوع نگرش قانون‌گذار و نحوه برخورد مجریان با این مسئله است و فراتر از آن نمی‌رود و اگر بخواهیم از این حد فراتر برویم باید منتظر مطالعاتی باشیم که در همین یکی دو ساله اخیر شروع شده و هدف آنها ارائه یک منطق بنیادی در این زمینه است.

مازاد درآمدهای نفتی در آئینه تئوری بیماری هلندی^۱:

یکی از مهمترین زیربناهای استدلالی منتقدین رویه‌های کوتاه‌نگرانه دولت‌ها در هنگام شکوفایی درآمد نفتی بنیان‌های نظری رفتار نظام اقتصادی در چنین شرایطی است گرچه این اصطلاح برای اولین بار در سال ۱۹۶۰ و با مطالعه آثار و پیامدهای کشف گاز طبیعی در هلند به ویژه بر روی صنایع کارخانه‌ای این کشور مطرح شد اما به لحاظ تاریخی شواهدی وجود دارد که برخی از اقتصاددانان با بررسی اثرات اکتشاف طلا در استرالیا بین سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰ بر روی صنایع مختلف این کشور نیز به مسئله مزبور توجه نشان داده بودند همانطور که تحلیل افول امپراطوری‌های اسپانیا و پرتغال به واسطه انتقال غیرمعارف ذخایر طلا و نقره آفریقائیان و ساکنان بومی آمریکای لاتین نیز در سال‌های قبل از آن به گونه‌ای در همین راستا

بوده است. اما مسئله حیاتی در این زمینه که متأسفانه با گذشت بالغ بر صد سال از تجربه اقتصاد نفتی در ایران هنوز به یک فهم عمومی تبدیل نشده است.

اهمیت این مسئله هنگامی آشکار می‌شود که اطلاق عنوان بیماری بر محور تجربه هلند صورت گرفته است، یعنی کشوری که بالغ بر ۵۰۰ سال تجربه استعمارگری داشته و در طی این دوران همواره یا یک قدرت درجه اول جهانی بوده و یا حداکثر در زمره قدرت‌های درجه دوم جهانی محسوب می‌شده و در هر حال همواره در زمره کشورهای پیشرفته و به لحاظ نهادی توسعه‌یافته قرار داشته است وقتی در مورد چنین کشوری تئوری بیماری هلندی به صورت شفاف و واضح تصریح می‌کند که برخورداری از شکوفایی درآمدی که برای شکل‌گیری و تحقق آن در درون اقتصاد ملی اندیشه، زحمت و کاری صورت پذیرفته نه تنها مستوجب خوشحالی و شادمانی نیست بلکه اصل بر آن است که اقتصاد ملی در چنین شرایطی آمادگی غیرمتعارفی برای بیماری و خروج از تعادل سیستمی دارد. در واقع در اطلاق عنوان بیماری یک هوشمندی فرهنگی متعالی وجود دارد که حتی در نام‌گذاری و انتخاب عنوان برای تئوری نیز تلاش شده تا با هشدار دادن نسبت به این مسئله حیاتی که در آن میان ذهنیت عالمانه و برداشت‌های عامیانه شکاف بسیار بزرگ و خطیری وجود دارد، سیاست‌گذاران را از عواقب کوتاه‌نگری و سهل‌انگاری در این زمینه بر حذر دارد.

بدیهی است، برای کشوری مانند ایران که نه بنیه تولیدی هلند را دارد و نه توسعه‌یافتگی نهادهای آن با وضعیت آن قابل مقایسه است، توجه به این نکته مهم فرهنگی یک ضرورت حتمی است که امید می‌رود لااقل پس از مواجهه عالمانه و صادقانه با پیامدهای آخرین تجربه شکوفایی درآمدهای نفتی و به ویژه در شرایطی که جهش چشمگیری در زمینه سهم جمعیت باسواد و به ویژه تعداد دانش‌آموختگان رشته اقتصاد محسوس است، نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع ملی نسبت به آن بصیرت یافته و از ظرفیت‌های تبلیغی و آموزشی خود برای از بین بردن عارضه کوتاه‌نگری در سطح ملی استفاده نماید.

البته امروز مسئله شکوفایی درآمدی با هر منشأ و مبنایی که داشته باشد در مقیاس کشورهای پیشرفته جهان با بصیرت‌ها و تجربه‌های عملی بسیار بیشتری نسبت به گذشته روبرو است و به همین خاطر به طور کلی، با حساسیت نسبت به آن موضع گرفته می‌شود.

به همین خاطر است براساس تجربه کشورهای هم‌چون ژاپن و ایرلند حتی درآمدهای مازاد بر انتظار ناشی از پیشرفت تکنولوژی در بخش کالاهای صادراتی که از همین زاویه مورد توجه قرار گرفته و نیز بر اساس پدیده افزایش پیش‌بینی نشده در

تقاضا برای کالاهای صادراتی در تجربه کشور سوئیس که از همین زاویه با حساسیت زیر ذره بین قرار گرفته ضمن آنکه به اعتبار تجربه هلند و انگلیس و نروژ آثار کشف منابع طبیعی جدید هم امروز به اندازه کافی مورد واکاوی قرار گرفته و بالاخره به اعتبار شرایط اکثریت قریب به اتفاق کشورهای در حال توسعه اتکاء غیرعادی به درآمدهای ارزی ناشی از صنعت استخراجی صادراتی و افزایش برونزا در قیمت جهانی کالاهای مزبور از این منظر مورد مطالعه و بررسی می‌باشد.

عنصر گوهری در این زمینه آن است که به اعتبار این شرایط و برحسب جزئیاتی که در هر مورد خاص در هر یک از شکل‌های متنوع شکوفایی درآمد به صورت ناگهانی، مورد توجه قرار گرفته مشخص شده است که این شکوفایی درآمدی قبل از هر پیامد دیگری، ابتدا در ذات خود نوعی شوک تقاضا محسوب می‌شود، که چون در کوتاه مدت امکان ایجاد تغییرات متناسب در قسمت عرضه اقتصاد در جهت تعدیل کلان اقتصاد ملی وجود ندارد، تبدیل به منشأ تورم ناشی از فشار تقاضا می‌گردد و از این طریق آثار زنجیره‌ای آن بر کل اقتصاد و جامعه تسری پیدا می‌کند. به طور طبیعی واکنش دولت‌ها در چنین شرایطی آن است که از طریق واردات، بخشی از شوک تقاضای ایجاد شده را مهار کنند، اما از آنجایی که بخش مهمی از تقاضای افزایش یافته معطوف به کالاها و خدماتی می‌شود که در ادبیات بیماری هلندی از آنها به عنوان کالاها و خدمات غیرقابل مبادله^۲ نام برده شده که امکان واردات آنها به هر دلیلی وجود ندارد. نظام ملی در ابتدا با افزایش قیمت کالاهای غیرقابل مبادله به صورت اجتناب‌ناپذیر روبرو می‌شود. در اینجا بدون آنکه بخواهیم وارد جزئیات نظری و مفهومی این مسئله شویم باید تمرکز خود را روی این نکته قرار دهیم که در واکنش نسبت به چنین شرایطی به فوریت مشاهده می‌شود که در سطح کلان اقتصاد ملی با طیف گسترده‌ای از پیامدها به تبع افزایش قیمت کالاها و خدمات غیرقابل مبادله روبرو می‌شود که مهمترین آنها عبارت از تغییر قیمت عوامل تولید، تغییر ترکیب تولید، تغییر ترکیب تخصیص عوامل تولید بین بخش‌های اقتصادی، کاهش صادرات بخش‌های غیرشکوفای، افزایش واردات و بالاخره تغییر ترکیب پس‌انداز و سرمایه‌گذاری می‌باشد. (گوردن، ۱۹۸۴)

به این ترتیب، در حالی که در سطح کلان اقتصاد ملی به دنبال بروز تورم با همه عوارض ناشی از این پدیده اعم از اثر بر صادرات، اثر بر واردات، اثر بر تراز پرداخت‌ها و اثر بر توزیع درآمد و ثروت و ... روبرو می‌شود، امروز اقتصاددانان و حتی غیراقتصاددانان می‌دانند که در شرایط تورمی علاوه بر همه آثار اقتصادی پیش‌بینی شده، در تئوری‌های تورم، گستره آثار و پیامدهای این شرایط از اقتصاد عبور کرده و عوامل غیراقتصادی را نیز تحت تأثیر قرار

می دهد به طوری که در تئوری های اقتصادی نیز بحث از آثار اخلاقی تورم در میان است (تفضلی، ۱۳۶۴) و نشان داده می شود که در شرایط تورمی اخلاق و فرهنگ جامعه نیز آبستن تغییرات معنی داری می شود که ناهنجاری های اخلاقی، فساد مالی، جرم و جنایت و انواع بزهکاری های اجتماعی را به همراه می آورد.

نکته بسیار مهمی که در اینجا می بایست مورد توجه ویژه قرار گیرد، این است که معمولاً در تحلیل عوارض شکوفایی درآمدی که منجر به بیماری هلندی می شود همه توجه و تمرکز دولت ها و ملت ها معطوف به آثار تورم بر روی زندگی روزمره و معیشت خانوارها به ویژه فقرا می شود. اما باید در نظر داشت که ابعاد خسارت های ناشی از این پدیده بسیار فراتر از این جنبه مهم و البته شایسته توجه می باشد، به طوری که پیامدهای آن همه سطوح تحلیل و عملکرد اقتصادی را دچار اعوجاجات و خسارت های گاه جبران ناپذیر می سازد و یک نظام سیاست گذاری هوشمند و دورنگر می بایست همه آنها را بادقت و در همه سطوح زیر نظر داشته باشد. بحث بر سر آن است که تورم فقط یکی از پیامدهایش آن است که گریبان گروه های فرودست اجتماعی را می گیرد و زندگی را برای آنها دشوار می سازد. بنابراین، می بایست رد آثار و پیامدهای آن را در همه سطوح تحلیل اقتصادی دنبال کرد. به طور مشخص به دنبال تحولاتی که در سطح کلان اقتصاد ملی ظاهر می شود در عملکرد توسعه هم عواملی ظهور می کند که پیشبرد توسعه ملی را در چنین شرایطی با دشواری های بسیار چشمگیر و معنی دار روبرو می سازد و در ادبیات موضوع با عناوین مهم و تعیین کننده زیر معرفی می شود:

- ۱- گسترش و تعمیق همه انواع نابرابری ها،
 - ۲- گسترش و تعمیق فساد مالی،
 - ۳- تضعیف بخش های مولد اقتصادی ملی،
 - ۴- تبدیل فعالیت های واسطه ای و سوداگرانه به موتور خلق ارزش افزوده در اقتصاد ملی
- در سطح خرد نیز تورم شرایطی را بوجود می آورد که قیمت های موجود حتی در قیاس با گذشته منعکس کننده واقعیت های کمیابی نیستند و بنابراین، علائم نادرستی به بازیگران سطح خرد می دهند و موجب سوء تخصیص منابع می شوند. به این ترتیب، در مقیاس خرد نیز پدیده هایی مانند اتلاف منابع، از دست دادن بازارهای صادراتی و تغییر الگوی مصرف به مثابه مهمترین پیامدهای این شرایط در نظر گرفته می شود.
- همانگونه که ملاحظه می شود؛ فقط فهرست عناوین آثار و پیامدهای این پدیده در سطوح سه گانه تحلیل اقتصادی مجموعه ای دو رقمی از عوارض خسارت بار را شامل می شود

و تحلیل پیامدهای هر یک از عناوین نیازمند کارهای عمیق کارشناسی است. در اینجا به وضوح می‌توان درک نمود که چرا در هنگام تبیین نظری این پدیده یعنی شکوفایی درآمدی در شرایطی که کار و تلاش و نوآوری منشأ این شکوفایی نیست از لفظ «بیماری» استفاده می‌شود. همانگونه که ملاحظه شد، این بیماری همه سطوح اقتصادی و همه بازیگران کلیدی اقتصاد را خواه در مقیاس دولت و خواه در مقیاس بازیگران سطح خرد و نیز در همه افق‌های زمانی یعنی کوتاه مدت، میان مدت و بلندمدت، تحت تأثیر قرار می‌دهد و آثار و عوارض بلندمدت آن نیز به شرحی که ذکر شد چشم‌اندازهای توسعه ملی و توان رقابت اقتصاد ملی را در معرض چالش‌های بسیار جدی قرار می‌دهد. خوشبختانه طی سال‌های اخیر در مقیاس کشورهای در حال توسعه نیز کوشش‌های نظری ارزشمندی صورت گرفته و با به کار بردن عناوینی همچون «نفرین منابع» یا «بلاي منابع» تلاش شده تا برای این کشورها نیز حتی المقدور آشکار شود که هنگام شکوفایی اینچنینی درآمدهای صادراتی اصل بر آن است که اقتصاد ملی دچار بلا یا نفرین می‌گردد مگر آنکه مدیریت اقتصاد ملی با برخوردی هوشمندانه و با اتخاذ تدابیر عالمانه از وقوع چنین شرایطی در اقتصاد ملی پیشگیری نماید. در ادامه تجربه مواجهه کشورمان با این پدیده در سه نقطه عطف تاریخی یعنی سال‌های ۱۳۵۳، ۱۳۵۸ و بالاخره سال‌های ۱۳۸۴ به بعد مورد بررسی اجمالی قرار می‌گیرد.

الف) شوک نفتی سال ۱۳۵۳:

اگر بخواهیم در یک جمله به بیان تجربه شوک اول نفتی در ایران پردازیم باید گفت آنچه که به عنوان انتظارات تئوریک در چنین شرایطی مطرح می‌شود در همه سطوح تحلیل اقتصادی یعنی سطح خرد، کلان و توسعه در تجربه شوک اول نفتی به وقوع پیوست. در این زمینه مسئله تعیین‌کننده عبارت از آن است که از دیدگاه مقاله پیشگام، دولت رانتي، معمولاً در کشورهای در حال توسعه عنصر «کوتاه‌نگری» به این صورت رخ می‌نماید که در نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع چنین تصور می‌شود که گویی با در اختیار داشتن درآمدهای ارزی جهش یافته دیگر هیچ مانعی بر سر راه پیشرفت سریع کشور وجود ندارد و می‌توان هر تنگنایی را با تخصیص ارز برای واردات جهش یافته و یا تبدیل آن به پول ملی برای دنبال کردن اهداف ناسنجیده و جاه‌طلبانه دولت از بین برد. این مسئله به نوبه خود موجب آن می‌شود که با اتخاذ رویه انبساط مالی در یک کشور در حال توسعه مانند ایران در حالی که محدودیت‌ها و تنگناها بسیار فراتر از محدودیت ارز و ریال بوده و قدرت

انعطاف پذیری بخش های مولد نسبت به نمونه های مشابه در میان کشورهای پیشرفته صنعتی به مراتب کمتر و محدودتر است و بنابراین، شوک تقاضای تحمیل شده در اثر توهّم پولدار شدن و خود را فعال مایشاء دیدن آن هم با افق دید کوتاه نگر به مراتب پرمخسارت تر خواهد شد.

آنچه که از این زاویه باید مورد توجه قرار داد به تعبیر «فیروز توفیق» آن است که عنصر گوهری برنامه ریزی یعنی ضرورت هماهنگی و هم سطح نمودن عوامل گوناگون توسعه مورد غفلت قرار می گیرد. فیروز توفیق از این نکته تعجب می کند که در حالی که در سطح خرد فهم و پذیرفتن این مسئله بسیار ساده است در نظام های بزرگ مانند یک شهر یا اقتصاد یک کشور پذیرش و باوراندن این مسئله به تصمیم گیران بسیار دشوار است. وی می نویسد:

«پذیرش اینکه به کار بستن عامل بسیار مهمی چون منابع ارزی در صورتی که عوامل دیگر مانند نیروی انسانی و زیرساخت هایی همچون بندر، فرودگاه، راه زمینی و ریلی و انرژی برق به طور متناسب فراهم نباشد ممکن است به جای توسعه به پیدایش تنگناها و پیامدهایی چون گرانی کالا و خدمات، کمبود مصالح ساختمانی، خاموشی برق، انتظار کشتی ها در بنادر برای تخلیه بار، ازدحام در فرودگاه ها و ... بینجامد بسیار دشوار است. (توفیق، ۱۳۸۵: ۶۱)»

همین دشواری در کنار جاه طلبی ها و بلندپروازی هایی که در هنگام افزایش چشمگیر درآمدهای نفتی گریبان تصمیم گیران اصلی و عمدتاً منفرد نظام ملی را می گیرد، نطفه همه نابسامانی ها و چالش ها و اختلال های بحران زا در فرایند توسعه ملی بوجود می آورد. در تجربه اولین شوک نفتی برنامه عمرانی پنجم که دوره زمانی ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ را پوشش می داد تا اسفند سال ۱۳۵۱ همه فرایندهای قانونی خود را طی کرده بود و در آن برای مثال، تا قبل از وقوع شوک نفتی در برنامه مصوب کل اعتبارات عمرانی در نظر گرفته شده معادل ۱۵۶۰ میلیارد ریال بود و برای تأمین منابع آن پیش بینی شده بود که در کنار تأمین حدود ۵۰ درصد آن از محل درآمدهای نفتی، تا میزان ۴۳۳/۴ میلیارد ریال از منابع خارجی و معادل ۳۱۰ میلیارد ریال از محل اعتبارات بانکی داخلی و فروش اوراق قرضه به بانک ها و معادل ۵۴/۵ میلیارد ریال از محل فروش اوراق قرضه به بخش غیربانکی استفاده شود. اما به محض جهش درآمد نفت در سال ۱۳۵۳ ناگهان شاه تصور کرد که همه مقدمات لازم برای رسیدن هرچه سریع تر به دروازه های تمدن بزرگ فراهم شده است؛ این بود که با فشار غیرمتعارف او به همه ارکان نظام تصمیم گیری و تخصیص منابع دولت ناگزیر به تجدیدنظر بنیادی در برنامه پنجم شد و

یکی از مهمترین مؤلفه‌های آن با اصرار شاه البته همراه با اهانت‌های او به کارشناسان و دانشگاهیان هشداردهنده نسبت به عواقب سوء چنین رویکردی، دو برابر شدن اعتبارات برنامه پنجم بود. بدون آنکه کوچک‌ترین توجهی به این واقعیت شود که در کوتاه‌مدت و به صرف افزایش تزریق ارز و ریال نه سرمایه‌های انسانی جدید تجهیز می‌شوند، نه ظرفیت بنادر و فرودگاه‌های کشور افزایش می‌یابد و نه امکان جهش متناسب در عرضه خدمات زیرساختی دولت فراهم است.

دومین نکته در تجربه شوک اول نفتی آن است که علی‌رغم فشارهای سیاسی تبلیغاتی سنگین شاه و تهدیدهای امنیتی فزاینده بر علیه کارشناسان و دانشگاهیان منتقد و هوشیار، این گروه تا سرحد توان خود نسبت به نادرستی و خسارت‌بار بودن این توهم که همه چیز را می‌شود با تزریق ارز و ریال حل و فصل کرد، هشدار داده‌اند. این مسئله حتی در سند برنامه تجدیدنظر شده پنجم عمرانی قبل از انقلاب اسلامی نیز به وضوح قابل ردگیری است. در این سند به صراحت اظهار شده که برخلاف برنامه‌های گذشته که در آنها چالش اصلی، تخصیص منابع مالی محدود به بخش‌های گوناگون بود در اینجا می‌بایست بیش از هر چیز به محدودیت‌هایی همچون کمبود نیروی انسانی ماهر و محدودیت‌های مربوط به ظرفیت‌های زیربنایی توجه نمود و به همین خاطر به صراحت از محدودیت‌هایی همچون: عرضه نیروی انسانی متخصص، ظرفیت تأسیسات زیربنایی از جمله بنادر، راه‌های زمینی و ریلی، عرضه انواع انرژی و بالاخره عرضه مصالح ساختمانی از جمله؛ سیمان، آهن و ... نام برده شده است (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۳: ۲)

توجه به این نکته اخیر نقش و اهمیت «قدرت چانه‌زنی» نهادهای مدنی تخصصی را در سرنوشت کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد و مشخص می‌سازد که توجه به عنصر آزادی و دموکراسی تا چه حد می‌تواند از بروز فاجعه‌های انسانی و ملی جلوگیری نماید.

مفاد کتاب توسعه در ایران: ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ که در بردارنده خاطرات منوچهر گودرزی، خداد فرمانفرمایان و عبدالمجید مجیدی می‌باشد به روشنی در این زمینه حکایت از آن دارد که اکثریت قریب به اتفاق کارشناسان سازمان برنامه و حتی تصمیم‌گیران کلیدی و مدیران بخش‌های مختلف آن، نه با اصل بازنگری به معنای تحمیل یک شوک افراطی انبساط مالی تحت این عنوان به اقتصاد ملی موافق بوده‌اند و نه از پیدایش تنگناهای جدی در اثر تحمیل یک شوک صددرصدی به قسمت تقاضای اقتصاد در اثر جاه‌طلبی و بلندپروازی شاه غافل بوده‌اند و نه از اظهار مخالفت خود حتی در آن شرایط خطیر که دولت و به ویژه شخص شاه

کوچک‌ترین سخن کارشناسی را به ویژه اگر ردی از تملق و چاپلوسی در آن نباشد، بر نمی‌تافت چندان ابا کرده‌اند. اما اثر عملی همه اینها در برابر اراده شاه و بی‌توجهی او به موازین کارشناسی در غیاب یک بستر نهادی مبتنی بر آزادی‌های قانونی و یک جامعه مدنی متشکل و سازمان‌یافته رنگ باخت و بی‌اثر ماند.

مهمترین مؤلفه‌ای که بلافاصله در چنین شرایطی رخ می‌نماید کلید خوردن بی‌ضابطه اما همزمان انبوه پروژه‌هاست. حسین رضوی و فیروز وکیل که خود از جمله کارشناسانی بودند که در سال‌های پایانی رژیم پهلوی در سازمان برنامه و بودجه فعالیت داشتند، می‌نویسند: «در زمان سرخوشی مالی همگان را تصور بر این بود که آنچه دولت برای اجرای سریع دیدگاه‌های شاه در مورد رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ کم داشته پول است و اینک که پول مهیا شده صرفاً کافی است که تعداد بیشماری از پروژه‌های جدید را در سند برنامه و بودجه‌ها بگنجانیم. توجه به این نکته نیز ضروری است که اگر از زاویه نگاه هر وزارتخانه و مدیر اجرایی به مسئله بنگریم عامل کمیاب برای پیشبرد برنامه‌ها و اجرای آنها انصافاً چیزی جز پول نیست اما هنگامی که همه برنامه‌های کلیه دستگاه‌های دولتی به صورت همزمان با یکدیگر مورد توجه قرار گیرند خطای ترکیب آشکار شده و آنچه که در عمل مشاهده می‌شود رقابت بی‌امان و مسابقه بین دستگاه‌ها برای در اختیار گرفتن هرچه بیشتر مواد و تجهیزات، نیروی انسانی و خدمات پشتیبانی و... است.» (وکیل و رضوی، ۱۹۸۴: ۷۷)

بحث رضوی و وکیل نکته‌ای بسیار مهم را آشکار می‌سازد و آن هم عبارت از عدم مغایرت بصیرت‌های کارشناسی در سطح سازمان برنامه و سایر دستگاه‌ها با رونق‌گیری خارق‌العاده انگیزه‌های رانت‌جویی میان مسئولان و کارگزاران دولتی و مسابقه بی‌امان آنها برای کسب رانت هرچه بیشتر و کانالیزه کردن آنها به دستگاه‌های معین است. بحث بر سر این است که کارشناسان ابتدا تذکر خود را مطرح می‌کنند اما هنگامی که استدلال‌های علمی و کارشناسی مسموع واقع نمی‌شود در شرایط انفجار انتظارات از سوی شاه و همراهانش و طرح ایده‌های غیرعادی و بلندپروازانه مدیران دستگاه‌ها و کارشناسان، آنها متوجه می‌شوند که غیبت در مسابقه رانت‌جویی به معنای بی‌عرضه تلقی شدن آنها، بی‌کفایتی مدیرانشان و از همه مهم‌تر محرومیت از سهم‌بری از رانت‌های بی‌ضابطه توزیع شده است. به همین خاطر است که جهانگیر آموزگار تصریح می‌کند که تجلی حاکمیت فرهنگ

رانت جویی و زیاده‌طلبی را به بهترین شکل در سند برنامه عمرانی ششم می‌توان مشاهده کرد. در این برنامه که دوره زمانی ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۱ را قرار بود پوشش دهد درآمدهای عمومی پیش‌بینی شده بر مبنای تصور افزایش ۳۰ درصدی دریافتی‌ها از محل نفت بالغ بر ۱۲۸ میلیارد دلار در نظر گرفته شده بود. در حالی که حتی تا زمان حاضر نیز در هیچ دوره‌ای از دوره‌های زمانی اجرای یک برنامه توسعه مجموع درآمدهای ارزی کشور به رقم ۵۰۰ میلیارد دلار نرسیده است. علیرغم در نظر گرفتن رقمی نزدیک به ۱۳۰ میلیارد دلار در این برنامه مطالبات بودجه‌ای دستگاه‌های دولتی برای دوره برنامه ششم از مرز ۵۰۰ میلیارد دلار تجاوز کرده بود. این در حالی است که مسئله ظرفیت جذب اقتصاد ملی و تنگناها و محدودیت‌های کشور در این زمینه آثار خود را در تجربه اجرای برنامه پنجم به خوبی نشان داده بود.

جهانگیر آموزگار تصریح می‌کند که در چنین باتلاق مالی نخستین پیش‌نویس آزمایشی برنامه ششم نشان داد که کل درآمد ارزی پیش‌بینی شده فقط می‌تواند منابع لازم برای پیشبرد تنها ۷ عدد از برنامه‌هایی که شاه با عنوان «برنامه‌های با اولویت بالا» در دوره زمانی مزبور در نظر گرفته بود را پوشش دهد؛ برنامه‌هایی همچون ایجاد پایگاه‌های جدید نظامی، ایجاد نیروگاه‌های جدید هسته‌ای، راه‌اندازی خط لوله دوم صدور گاز به شوروی سابق و ... در زمره ۷ برنامه با اولویت بالای شاه در برنامه ششم بودند. به این ترتیب، مشخص شد که کل برنامه‌ها و پروژه‌های دیگری که از سوی دستگاه‌های دولتی مطرح شده بودند می‌بایست حذف گردد. وی می‌نویسد؛

«هنگامی که این واقعیت‌ها با شاه در میان گذاشته شد واکنش او نیز بسیار جالب بود. شاه در سال ۱۳۵۷ در واکنش به این تذکر کارشناسی به صراحت اعلام کرد که برنامه‌ریزی در شرایط کمبود درآمد معنی دار است و در شرایط کنونی اقتصاد ما اساساً نیازی به برنامه‌های ۵ ساله ندارد. پیشنهاد او این بود که سند برنامه فقط باید شامل خط‌مشی‌های برنامه‌ریزی بلندمدت باشد و ما در کنار آن می‌بایست بودجه‌های عمرانی یکساله داشته باشیم، جمع‌بندی آموزگار درست مشابه جمع‌بندی رضوی است که هر دو به زبان خاص خود تصریح کرده‌اند که واقعیت این است که پرونده فعالیت‌های برنامه‌ریزی میان‌مدت طی سلطنت شاه‌زمان کوتاهی قبل از پایان کار آن رژیم بسته شده بود.»

(آموزگار، ۱۹۹۷: ۱۰ و رضوی: ۱۹۸۴: ۳۶)

آنچه که از همه وجوه دیگر تکان‌دهنده‌تر و عبرت‌آموزتر است، همسو بودن این جاه‌طلبی‌ها و بلندپروازی‌ها با تخصیص هرچه بیشتر منابع نفتی به هزینه‌های نظامی است.

براساس گزارش‌ها و اسناد موجود در فاصله سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ میانگین سهم هزینه‌های دفاعی در تولید ناخالص داخلی کشورمان حدود ۱۳ درصد بوده است. طی این دوره از نظر ریالی هزینه‌های نظامی از ۱۴۵ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۲ به ۶۹۳ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۷ رسید. این رقم اخیر معادل ۱۰ میلیارد دلار با قیمت خرید دلار آن روزها بوده است و بیانگر افزایش متوسط ۳۷ درصدی در سال برای کل دوره می‌باشد. نکته جالب آن است که در همین دوره سهم مخارج نظامی در تولید ناخالص داخلی کشورهایی که همگی ناآرامی و درگیری مرزی در آن دوره داشته‌اند بسیار پایین‌تر از رقم ایران بوده. برای مثال؛ سهم هزینه‌های نظامی در تولید ناخالص داخلی کشورهایی مانند هند، پاکستان، ترکیه و یونان در همان دوران حداقل ۳ درصد و حداکثر ۷ درصد تولید ناخالص داخلی بوده است (مفید، ۱۹۹۰: ۵۵ و ۵۴).

آخرین نکته‌ای که در این زمینه می‌توان مطرح کرد حاکمیت روحیه همه چیز خواهی در چنین شرایطی است. فیروز توفیق این مسئله را در چارچوب انعکاس تمایلات جاه‌طلبانه و زیاده‌خواهی‌های شاه در سند برنامه پنج‌ساله تجدیدنظر شده این چنین توضیح می‌دهد:

با دسترسی به منابع مالی فراوان هدف‌های برنامه پنجم نیز متنوع شده و آرمان‌های دهگانه‌ای همچون رشد سریع، متوازن و مداوم اقتصادی با حداقل افزایش قیمت‌ها، ارتقاء سطح معیشت گروه‌های کم‌درآمد، توزیع عادلانه‌تر خدمات در سطح همه گروه‌ها و قشرهای اجتماعی، بهبود کیفیت و افزایش عرضه نیروی انسانی فعال، حفاظت و احیاء محیط زیست و اعتدالی کیفیت زندگی به‌ویژه در نقاط پرجمعیت، توسعه علوم و تکنولوژی، ایجاد مزیت نسبی در تولید و صدور کالاهای صنعتی حداکثر استفاده از منابع ارزی برای جبران کمبودهای داخلی و مهار فشارهای تورمی سرمایه‌گذاری در خارج و ایجاد ثروت‌های ملی در جهت جایگزین کردن منابع پایان‌پذیر نفت و بالاخره نگهداری و زنده کردن میراث فرهنگی در دستور کار قرار گرفت، اما آنچه که در عمل حاصل شد حتی در مقام مقایسه با عملکرد برنامه چهارم عمرانی کشور، یعنی برنامه‌ای که در آن تنها در نیمه دوم دوره برنامه مزبور برای اولین بار درآمدهای سالانه نفتی کشور از مرز یک میلیارد دلار عبور کرد حکایت از آن دارد که با سرمایه‌گذاری دولت در دوره این برنامه آن هم به‌میزانی به مراتب کمتر از دوره برنامه پنجم، رشد اقتصادی به مراتب بیشتری حاصل شد. ضمن آنکه در حالیکه در دوران برنامه پنجم میانگین نرخ تورم براساس شاخص هزینه زندگی

۱۵/۶ درصد در سال است نرخ مشابه در دوران برنامه چهارم از ۳/۶ درصد بیشتر نشده است. (توفیق، ۱۳۸۵: ۶۲).

درک حکمت این تفاوت بسیار مهم در دوره برنامه‌های چهارم و پنجم به منزله درک روح و فلسفه اقتصاد سیاسی رانتی و پدیده بیماری هلندی است. چیزی که به نظر می‌رسد نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع کشور، هنوز با آن فاصله معنی‌دار خود را حفظ کرده است.

ب) شوک نفتی سال ۱۳۵۸:

در تجربه شوک اول نفتی علاوه بر همه ملاحظاتی که مطرح شد یکی دیگر از مهمترین تحولات ایجاد شده تحول در الگوی مصرف کشور و شکاف بی‌امان و خارق‌العاده میان بنیه تولید ملی و تمایلات مصرفی افسارگسیخته‌ای بود که در اثر انفجار انتظارات مصرفی و آزادسازی غیرمعارف واردات به کشورمان تحمیل شد. یکی از مهمترین یافته‌های نخستین برنامه آمایش سرزمین که در چارچوب قرارداد سازمان برنامه و بودجه سابق با شرکت مهندسی مشاور «ستیران» تهیه شد، آشکار ساختن پتانسیل بحران‌آفرینی این شکاف خطرناک و فزاینده میان تولید و مصرف جامعه بود.

در مطالعه گروه ستیران از جمله به این مسئله اشاره شده بود که در یک فاصله ده ساله با زمان انتشار گزارش مزبور یعنی سال‌های ۱۳۶۵ به بعد، برای عبور از یک سال بدون بحران در کشورمان در صورت تداوم روند الگوی مصرف حاکم شده بر کشور در دوران شوک اول نفتی، وارداتی حداقل معادل ۶۵ میلیارد دلار نیاز خواهد بود. یکی از مهمترین دستاوردهای انقلاب اسلامی در نخستین سال‌های پس از پیروزی، آن بود که علیرغم جهش قیمت نفت در نخستین ماه‌های پس از آن، به طور همزمان مدیریت انقلابی تصمیم به کاهش چشمگیر اتکاء به نفت و مهار تمایلات مصرفی شکل گرفته در دوران بلندپروازی‌های پس از شوک اول نفتی گرفت. به همین خاطر یکی از اولین تصمیماتی که در دوران پس از پیروزی گرفته شد کاهش چشمگیر میزان نفت خام صادراتی از مرز روزانه حدود ۴ میلیون بشکه در سال‌های شوک اول نفتی به حدود روزانه ۸۰۰ هزار بشکه از اولین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود، بی‌توجهی به این تحول شگرف موجب آن شده است که بسیاری از مطالعه‌هایی که درباره عملکرد اقتصاد ایران در ده ساله اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی صورت گرفته مسیر تحلیلی و داوری کلیشه‌ای و غیرواقعی بیانه‌ای را شکل دهند که به واسطه شدت تکرارش به یک باور همگانی تبدیل شده و مضمون آن نیز این است که از

آنجا که به درستی شواهد آماری حکایت از روند کاهنده نرخ رشد اقتصادی در این دوره دارد و بدون توجه به ماهیت و فلسفه این افت معنی دار در رشد تولید ناخالص داخلی نسبت به نتایج حاصله داوری می‌نمایند.

این در حالی است که توجه به نقش تعیین‌کننده تحول نگاه‌ها به جایگاه نفت در سرنوشت کشور می‌تواند اساس تحلیل‌های رایج را دستخوش دگرگونی سازد.

گزارش‌های رسمی منتشره در سازمان برنامه و بودجه نشان می‌دهد که تولید ناخالص داخلی ایران به قیمت‌های ثابت از حدود ۳۹۲۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ به رقم ۲۵۸۶ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۹ رسیده است. اما نکته کلیدی آن است که بیشترین سهم از کاهش مزبور به بخش نفت اختصاص داشته است به طوری که ارزش افزوده این بخش از حدود ۱۳۲۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۶ به رقم ۲۷۳ میلیارد ریال در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ رسیده است (سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۶: ۳ و ۴). بنابراین، باید توجه داشت که گرچه در ظاهر و بدون توجه به ماهیت مسئله، گزارش‌های رسمی سازمان برنامه و بودجه حکایت از آن دارد که تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۱۳۵۸ یک رشد منفی تقریباً ۶ درصدی را نسبت به سال‌های ۵۶ و ۵۷ نشان می‌دهد، اما با توجه به اینکه میزان کاهش ارزش افزوده بخش نفت در اثر جهت‌گیری انقلابی مدیریت اقتصادی کشور در آن دوران کاهش تقریباً ۸۰ درصدی صدور نفت خام بالغ بر ۱۰۰۰ میلیارد ریال به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۵۳ به همراه داشته است و سهم این کاهش در تولید ناخالص داخلی کشور بالغ بر ۲۶ درصد می‌شود. تحلیل این تحول و کاهش رشد تولید ناخالص داخلی حکایتگر یکی از پرافتخارترین دستاوردهای انقلاب اسلامی است. به این معنا که به واسطه این کاهش اتکاء به صدور نفت خام حتی با شرط ثبات سایر شرایط، می‌بایست یک افت حداقل ۲۶ درصدی در تولید ناخالص داخلی کشور اتفاق می‌افتاد. افت ۶ درصدی که در عمل واقع شده به این ترتیب نشان‌دهنده این واقعیت است که نزدیک به ۲۰ درصد از افت تولید ناخالص داخلی ناشی از کاهش اتکاء به صدور نفت خام از طریق تقویت چشمگیر بخش‌های مولد که محصول جهت‌گیری‌های اصولی پس از انقلاب اسلامی بوده، به ویژه آنچه که در جامعه روستایی و بخش کشاورزی کشور پدید آمد، جبران شده است. همه کسانی که روزها و ماه‌ها و سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی را به خاطر می‌آورند، می‌دانند که چه انرژی انسانی خارق‌العاده و بی‌نظیری به واسطه انقلاب اسلامی در کشورمان آزاد شد. بازتاب این انرژی عظیم آزاد شده در عملکرد اقتصادی به گونه‌ای است که با وجود همه دگرگونی‌هایی که در اثر یک انقلاب گسترده اجتماعی واقع می‌شود

و منجر به تزلزل نظام حقوق مالکیت و خارج شدن بخش‌های قابل توجهی از سرمایه‌های انسانی و مادی از کشور می‌گردد و نیز به واسطه بلا تکلیفی‌های ناشی از کنار گذاشتن نظم پیشین و عدم جایگزینی و استقرار نظم نوین در کوتاه‌مدت و ... می‌شود و هر کدام از آنها به تنهایی و به اندازه کافی دلیلی برای افت چشمگیر عملکرد اقتصادی می‌باشد، اما در عمل کارنامه عملکرد اقتصادی حاصله به واقع شگفت‌انگیز است.

در چنین شرایطی رهبران انقلاب اسلامی و مسئولان اجرائی و نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع آن در راستای تحقق آرمان‌های اسلامی و وعده‌های رهبران انقلاب از همان سال اول چیزی حدود ۸۰ درصد از میزان اتکاء به صدور نفت خام در اقتصاد ملی می‌کاهدند. همه این شرایط حکم بر آن می‌کند که افت بسیار چشمگیری در عملکرد اقتصاد ملی ظاهر شود که تنها یک رقم آن افت انتظاری ۲۶ درصدی به واسطه کاهش چشمگیر میزان صدور نفت خام از کشور است. اما در عمل مشاهده می‌شود که انرژی آزاد شده از سوی انقلاب اسلامی نه تنها دگرگونی‌های تزلزل‌آفرین پیش‌گفته را تماماً با رونق بخشی به بخش‌های مولد و کاهش چشمگیر مصرف‌های غیرضروری چه در مقیاس دولت و چه در مقیاس بخش خصوصی جبران کرده، بلکه چیزی حدود ۲۰ درصد از رشد کاهش یافته ناشی از صدور کمتر نفت خام را نیز جبران نموده است.

نکته بسیار جالب دیگر در این دوره، بهبود نسبتاً چشمگیر الگوی توزیع درآمد و ثروت کشور در اثر کاهش اتکاء به نفت و افزایش توجه به بخش‌های مولد همراه با اقدامات بازتوزیعی صورت گرفته در آن سال‌هاست.

رویکرد مدیریت توسعه ملی در آن زمان که در همسویی کامل با آرمان‌های انقلاب اسلامی است موجب شد که ضریب جینی از حدود ۰/۵۳ در سال‌های پایانی رژیم پهلوی در فاصله کوتاهی به حدود ۰/۴ بالغ گردد. این نسبت البته برای پیشبرد آرمان‌های انقلاب اسلامی و تحقق اهداف توسعه درونزا کافی نبود و تجربه کشورهای موفق در امر توسعه در قرن بیستم حکایت از آن دارد که ضریب جینی می‌بایست به حدود ۰/۲۵ برسد، تا شرایط برای پیشبرد توسعه عادلانه و رقابت عادلانه میان بازیگران اقتصادی مهیا گردد. البته شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که همین اقدامات هم به واسطه اصابت جهت‌گیری‌های اصولی انقلاب اسلامی با منافع استقرار یافته و ریشه‌دار گروه‌های ذینفع همراه با نقایص طبیعی اجرائی در آن دوران و شرایط خاص با واکنش‌های بسیار غیرمتعارفی همراه شده است. اما در مجموع به سهولت می‌توان دریافت که این جهت‌گیری‌های اصولی چگونه ما را در یک شرایط خطیر و استثنایی تاریخی از اکثریت قریب به اتفاق عوارض پیش‌بینی شده در اثر موج دوم

افزایش قیمت نفت مصون نگه داشت و از همه جالب‌تر آنکه با گذشت کمتر از دو سال از پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز تحمیل جنگ ۸ ساله به کشورمان، تأسیسات نفتی کشور از حمله نخستین جاهایی بود که آماج حملات یعنی ها قرار داشت و به این ترتیب، کشورمان به اجبار با کاهش نسبتاً چشمگیر توان تولید نفت نیز روبرو شد. اما به واسطه آمادگی‌هایی که از نخستین روزهای پس از انقلاب اسلامی از ناحیه کاهش اتکاء به نفت در اقتصاد ملی پدیدار شده بود فشارهای جدید جنگی که در کنار سایر فشارها اقتصاد و جامعه ایران را تحت تأثیر قرار می‌داد و از سال ۱۳۶۰ به بعد با فتنه تروریزم و تحریم‌های گسترده طرفداران رژیم بعثی همراه شد اختلال‌های چندان شکننده‌ای در اقتصاد ایران پدیدار نگردد. این مسئله شاید بیش از هر چیز به استمرار حاکمیت نسبی روح آرمان خواهی در میان دولت و ملت در دوران جنگ تحمیلی بازگشت دارد. نگاهی کلی به عملکرد اقتصاد ایران در آن دوران و به ویژه جهت‌گیری‌های اقتصادی اجتماعی دولت در دوران دفاع مقدس ابعاد این مسئله را به خوبی آشکار می‌سازد.

در حالی که همگان به این مسئله اذعان دارند که شرایط جنگی، شرایطی است که مسائل اضطراری و آبی سایه سنگین خود را به شکل‌های گوناگون بر نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع تحمیل می‌کند و کوتاه‌نگری را به رویه مالوف و مستقر تبدیل می‌نماید، ترکیب خرد مندانه پایبندی به اصول همراه با دورنگری و جلب مشارکت حداکثری مردم در امور مربوط به خود آنچنان هزینه‌ها را کاهش داده و دستاوردها را افزایش می‌دهد که گاه حتی برای اهل نظر نیز شگفت‌انگیز و اعجاب‌آور به نظر می‌رسد.

مقایسه تحولات سهم امور اجتماعی و امور نظامی در بودجه عمومی دولت در طی سال‌های جنگ نسبت به دوره سال‌های ۷-۱۳۵۲ یعنی دوران مواجهه کشور با نخستین تجربه شوک نفتی که تخصیص منابع با ملاحظات نظام شاهنشاهی صورت می‌پذیرفت، برای تمامی کسانی که درکی منصفانه از ابعاد متفاوت شرایط ایران در آن دوران داشته‌اند به واقع می‌تواند حیرت‌انگیز باشد. براساس روایت نویسندگان کتاب اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی که از سوی مرکز مطالعات و تحقیقات و مرکز اسناد دفاع مقدس وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی انتشار یافته آمده است که بخش اجتماعی در دوران جنگ نسبت به سال‌های قبل از آن از گستردگی و سهم بالائی در امور هزینه‌ای بودجه کشور برخوردار شده به گونه‌ای که سهم امور اجتماعی از کل امور هزینه‌ای بودجه عمومی به حدود ۳۹/۵ درصد رسیده است، در حالی که در همین دوران یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های تاریخ ایران، سهم امور دفاعی در بودجه عمومی کشور معادل ۱۲/۷ درصد کل هزینه‌های دولت شد.

نویسندگان کتاب مزبور در ادامه می‌افزایند، نکته مهم آنکه در دوران قبل از جنگ (دوره ۱۳۵۷-۱۳۵۳) سهم امور اجتماعی در حدود ۱۸/۴ درصد کل هزینه‌های عمومی دولت را شامل می‌شد در حالی که امور دفاعی سهم معادل ۲۳/۳ درصد از کل هزینه‌های دولت را به خود اختصاص داده بود. به عبارتی دیگر، سهم امور دفاعی از کل هزینه‌های بودجه عمومی دولت در دوره مزبور حدوداً دو برابر سهم هزینه‌های دفاعی در دوران جنگ بوده است (دژپسند و رثوفی، ۱۳۸۷: ۱۵۱-۱۵۰).

خواننده آگاه و ناظران منصف نیک می‌دانند که توجه بیشتر به امور اجتماعی به معنای اهتمام بیشتر به آموزش، بهداشت و تغذیه مردم است که در زمره دورنگرانه‌ترین الگوهای تخصیص منابع و زیربنایی‌ترین الگوی سرمایه‌گذاری یعنی سرمایه‌گذاری بر روی انسان‌ها را منعکس می‌سازد. چنین نگرشی به مسائل توسعه آن هم در سخت‌ترین شرایط تنها در صورتی قابل تحقق است که از یک سو مدیریت توسعه ملی نسبت به آرمان‌ها و باورهای اکثریت قاطع مردم صادقانه همراهی نشان داده باشند و از سوی دیگر، مردمی که با مشاهده این رویه اداره کشور به دولت مردان خود اعتماد می‌کنند، خالصانه در زمینه کاستن بار اقتصادی و انسانی جنگ بی‌سابقه‌ترین همراهی‌ها و مشارکت‌های بدون توقع را به نمایش می‌گذارند. برآیند این حسن اعتماد و همکاری متقابل بلافاصله انعکاس خود را در همه عرصه‌های حیات جمعی ایرانیان به نمایش گذاشته است به گونه‌ای که براساس مستندات کتاب پیش‌گفته، علی‌رغم شرایط جنگی در دوره مزبور ترکیب بخشی فعالیت‌های اقتصاد ایران تحولی چشمگیر به نفع فعالیت‌های مولد را به نمایش گذاشته است به گونه‌ای که برای مثال سهم ارزش افزوده، بخش کشاورزی در تولید ناخالص ملی از ۷/۷ درصد در دوره شوک اول نفتی به ۱۲/۵ درصد در دوران پایان جنگ رسیده است و سهم ارزش افزوده بخش صنعت و معدن نیز در همین دوره از ۱۲/۷ درصد به ۱۵/۷ درصد از تولید ناخالص داخلی افزایش نشان می‌دهد. (همان: ۱۰۹-۱۱۰)

در چارچوب این الگوی تعامل صادقانه و دورنگرانه است که بزرگ‌ترین رکوردهای مشارکت بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری‌های مولد در اقتصاد ایران در دوره جنگ به ثبت رسیده است. یعنی دورانی که علی‌الاصول به واسطه شدت ناامنی و عدم اطمینان می‌بایست عکس این مسئله مشاهده گردد. به گواه مستندات کتاب مزبور سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در سال ۱۳۶۲، ۸۵/۱ درصد نسبت به سال ۱۳۶۱، افزایش نشان می‌دهد که این رکورد تاکنون در تاریخ اقتصادی ایران تکرار نشده است. نویسندگان کتاب مزبور تصریح می‌کنند که نکته حائز اهمیت دیگر این است که در سال ۱۳۶۲، بالاترین سهم از رشد اتفاق افتاده در

سرمایه‌گذاری به رشد سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات به میزان ۷۳/۸ درصد مربوط می‌شود و از دیدگاه نویسندگان این کتاب، شگفت‌انگیزترین قسمت ماجرا مشارکت حیرت‌انگیز بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری مولد می‌باشد. (همان، ۱۲۱)

این چنین است که در این کتاب، مکرر تصریح شده است که بخش بزرگی از بهترین رکوردهای تاریخ اقتصادی ایران در این دوره به ثبت رسیده است و همگی مدیریت اقتصادی این کشور در آن دوران را تبدیل به یک تجربه بسیار قابل تأمل و شایسته مطالعات و بررسی‌های بیشتر کرده است.

در سال‌های بعد از جنگ تحمیلی بسیاری از نیروهای موجود در حاکمیت کشورمان نیز از ترس آنکه مبدا این دستاوردهای خارق‌العاده و شگرف به نفع دست‌اندرکاران کلیدی آن دوران تمام شود و به نام آنها نوشته شود اصل مسئله را که حکایت از ثمربخشی یک جهت‌گیری اصولی و آرمانی و انقلابی بود و به هیچ‌وجه به فرد یا گروه خاصی نیز به صورت انحصاری تعلق نداشته، بلکه متعلق به کل نظام و همه مردم بوده است یا کتمان کردند و یا به انکار آن پرداختند و یا دست به انتشار مطالب به کلی خلاف واقع زدند. از همین روست که طی ۲۰ ساله گذشته تمایل چندانی در زمینه واکاوی منصفانه و منطبق بر موازین علمی تجربه اقتصاد ایران در آن دوران یعنی ۱۰ ساله ابتدای انقلاب اسلامی مشاهده نمی‌شود. از این قبیل مسائل که با ترکیبی از ملاحظات فرهنگی، سیاسی یا منافع گروهی نادیده گرفته شده و تحولات ناشی از ثمربخشی خارق‌العاده سمت‌گیری‌های اتخاذ شده از سوی امام خمینی (ره) شورای انقلاب اسلامی، دولت موقت و دولت مهندس موسوی را کتمان یا انکار می‌کند، بی‌شمار است و امیدوارم پژوهشگران ارجمند از موضع مصالح توسعه ملی به آنها توجه کافی مبذول بدارند. اگر بخواهیم با وجود همه شگفتی‌آفرینی‌های پیش‌گفته به مهمترین تحول رخ داده در اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی اشاره‌ای داشته باشیم، بی‌گمان می‌بایست به تغییرات شگفت‌انگیز مربوط به الگوی مشارکت دولت و بخش خصوصی در کل اقتصاد ایران متمرکز شویم.

کسانی که به اعداد و ارقام و اسناد رسمی منتشره درباره اقتصاد ایران آشنا هستند نیک می‌دانند که براساس گزارش پیوست سند قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، شاخص ترکیبی دخالت دولت در اقتصاد ایران که از محاسبه نسبت مجموع هزینه‌های حاکمیتی و تصدی‌گری دولت به تولید ناخالص داخلی به دست می‌آید، در سال‌های پایانی رژیم پهلوی بالغ بر ۶۳ درصد بوده که در اثر جهت‌گیری‌های آرمان‌خواهانه و ارائه الگویی از ترکیب خردمندانه عدالت و آزادی و استقلال‌خواهی همراه با جلب اعتماد و

مشارکت مردم در دوران جنگ تحمیلی ۸ ساله به حدود ۴۰ درصد در سال ۱۳۶۷ رسید و از آن پس مدیریت اقتصادی پس از جنگ تحمیلی تحت این عنوان که میزان مداخله دولت در اثر جنگ و جهت‌گیری‌هایی به اصطلاح دولت سالارانه مدیریت اقتصاد جنگ به ابعاد غیرقابل تحمیلی رسیده است شرایطی را به وجود آوردند که از سال ۱۳۷۱ به این سو نسبت مزبور که نمایانگر میزان مداخله دولت در اقتصاد است هرگز از ۶۵ درصد پایین‌تر نیامده است. به عبارت دیگر، در حالی که در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ سهم بخش خصوصی در اقتصاد ایران اندکی کمتر از ۳۷ درصد بوده در سال پایانی جنگ تحمیلی علی‌رغم همه ویژگی‌ها و اضطراب‌های ناشی از آن شرایط به حدود ۶۰ درصد رسیده است و همان‌طور که پیشتر ارائه شد، برجسته‌ترین ویژگی این افزایش چشمگیر حضور و مشارکت بخش خصوصی در این دوره بر عهده گرفتن مسئولیت‌های بسیار جدی و کم‌سابقه در حوزه فعالیت‌های مولد یعنی صنعت و کشاورزی بوده است و طنز تلخ ماجرا در مورد سال‌های پس از جنگ آن است که از میدان به در کردن بخش خصوصی و تنزل موقعیت این بخش در اقتصاد ایران که از ۱۳۷۱ تاکنون هرگز از ۴۰ درصد فراتر نرفته تحت لوای شعارهایی چون خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصادی بوده است.

ج) شوک نفتی سال ۱۳۸۴

واقعیت این است که از سال ۱۳۸۰ به این سو درآمدهای نفتی کشور فاصله معنی‌دار و فزاینده‌ای نسبت به انتظارات تدوین‌کنندگان و تصویب‌کنندگان برنامه توسعه کشور داشته است. انصاف نیز حکم می‌کند که ما به این واقعیت اذعان کنیم که کم و بیش پدیده کوتاه‌نگری ویژگی مشترک اکثریت قریب به اتفاق دولت‌های ایران طی ۱۰۰ ساله اخیر بوده است. این بدان معنا نیست که هیچ‌کدام از دولت‌های صد ساله گذشته از نظر جهت‌گیری و عملکرد تفاوتی با یکدیگر نداشته‌اند بلکه بدان معناست که دولت‌های هوشمند و با بصیرت کافی در این دوران تعدادشان چندان زیاد نیست و با وجود آنکه برخی از آنها زحمات خارق‌العاده‌ای را نیز متحمل شده‌اند، اما واقعیت این است که از سال ۱۳۸۴ به این طرف به طور هم‌زمان هم درآمدهای نفتی افزایش چشمگیری پیدا کرده و هم بی‌احتیاطی‌ها و کوتاه‌نگری‌ها در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع به گونه‌ای بوده که از نظر گستره و عمق خود و نیز از نظر دستاوردها و نتایج خسارت‌بار قابل مقایسه با هیچ‌یک از دولت‌های پس از انقلاب اسلامی نیست.

کلید بحث در اینجا همان‌گونه که از قول رضوی و وکیل در باب ارزیابی تجربه شوک اول نفتی نقل شد، بازگشت مجدد این ذهنیت و حاکمیت یافتن آن در نظام تصمیم‌گیری و تخصیص

منابع بود که گویی صرف تزریق پول، خواه به صورت ارز و خواه به صورت ریال می‌تواند راهگشایی و مشکل‌گشایی نماید. بنابراین، اتخاذ رویکرد انبساطی افراطی در حوزه مالی و بی‌اعتنایی به ظرفیت جذب اقتصاد ملی در دستور کار قرار گرفت و موج گسترده و کم‌سابقه‌ای از بی‌انضباطی‌ها و اتلاف منابع و به هم‌ریختگی‌ها ایجاد نمود، با وجود آنکه واکاوی این تجربه به واسطه نزدیک‌تر بودن ما با آن شرایط به مراتب ضروری‌تر می‌باشد. در اینجا با این امید که به صورت مستقل و مبسوط در فرصتی دیگر به آن پرداخته شود، صرفاً به ذکر چند نکته مهم از این آخرین تجربه جهش درآمد ارزی کشور طی چهار دهه گذشته بسنده می‌کنیم:

۱) از نظر رشد اقتصادی در حالیکه براساس قانون برنامه چهارم توسعه کشور با صرف منابع ارزی بین یک دوم تا یک سوم آنچه که عملاً مصرف شده است قرار بوده که رشد میانگین ۸ درصدی در تولید ناخالص ملی طی سال‌های برنامه تجربه شود. اما با وجود آنکه طی این سال‌ها بین ۲ تا ۳ برابر آنچه که قرار بوده ارز مصرف شده است، نرخ رشد اقتصادی کشورمان طی سال‌های ۱۳۸۴ به این سو عمدتاً کاهنده البته با فراز و نشیب‌هایی و همواره کمتر از ۸ درصد بوده است. اما آنچه که از این مسئله قابل تأمل‌تر و به مراتب نگران‌کننده‌تر می‌باشد، آن است که به قاعده آنچه که در سند قانون برنامه چهارم توسعه مطرح شده میانگین رشد نرخ تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی در طی سال‌های برنامه چهارم می‌بایست ۱۲ درصد باشد. بدیهی است که این نرخ رشد نیز در کادر همان میانگین تخصیص درآمد نفتی سالانه حدود ۲۰ میلیارد دلار می‌بایست حاصل شده باشد، اما در حالی که تخصیص منابع ارز حاصله از صدور نفت خام در عمل طی این سال‌ها به طور متوسط نزدیک به سه برابر سقف مجاز قانونی بوده، نرخ واقعی رشد تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی طی سال‌های اخیر بین یک دوم تا یک سوم الزام قانونی مربوط به این متغیر بوده است.

۲) دولت جدید شعار محوری خود را عدالت اجتماعی معرفی نمود اما با وجود آنکه امساک غیرمعارفی در این دولت در زمینه انتشار رسمی و به موقع آمار و ارقام مربوط به عملکرد برنامه چهارم مشاهده می‌شود، در هر دو گزارش منتشر شده درباره عملکرد برنامه چهارم که دوره زمانی سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ را پوشش می‌دهد هر دو سند رسمی حکایت از بدتر شدن وضعیت نابرابری‌ها دارد.

۳) یکی از شعارهای محوری دیگر این دولت برخورد با فساد مالی و مبارزه با مافیایا بوده است. در زمینه فساد مالی متأسفانه در کشورمان گزارش‌های رسمی انتشار نمی‌یابد و تنها می‌توان از طریق مراجعه به گزارش‌های سالنامه آماری روندهای تغییرات مصادیق کشف شده موارد مربوط به فساد مالی و ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی ناشی از آن را مشاهده

نمود. اما در مقیاس جهانی یک سازمان تخصصی وجود دارد که با یک متدولوژی معین بالغ بر یک دهه است که گزارش‌هایی را درباره وضعیت کشورهای جهان از نظر فساد مالی منتشر می‌کند. به واسطه آنکه سازمان شفافیت بین‌المللی هم متدولوژی خود را آشکار ساخته و هم منابع خبری خود را مشخص کرده است، تاکنون کسی به این سازمان اتهام جانبداری از کشورهای خاص یا مجموعه‌هایی از کشورهای خاص را نزنده است. این سازمان در گزارش‌های سالانه خود طبیعتاً وضعیت ایران را نیز مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

گزارش سال ۱۳۸۳ این سازمان حکایت از آن دارد که رتبه ایران در میان ۱۸۰ کشور مورد بررسی، ۸۷ بوده و بنابراین تعداد کشورهایی که از نظر وضعیت فساد مالی در آن سال از ایران وضع بهتری داشته‌اند ۸۶ کشور و تعداد کشورهایی که وضع بدتری از ایران داشته‌اند ۹۳ کشور بوده است. در سال ۱۳۸۴ رتبه ایران به ۸۸ تقلیل یافت، یعنی در این سال ما یک رتبه به سمت فساد مالی بیشتر پیشرفت کرده‌ایم. در گزارش سال ۱۳۸۷ این سازمان رتبه ایران به ۱۴۱ تقلیل یافت. این مسئله نشان‌دهنده روند بسیار نگران‌کننده گسترش و تعمیق فساد مالی در کشورمان طی ۳ ساله اخیر بوده است.

۴) براساس مفاد برنامه چهارم می‌بایست طی سال‌های این برنامه تورم در اقتصاد کشور به یک تورم یک رقمی تقلیل یابد. گزارش‌های چهار سال اخیر صندوق بین‌المللی پول حکایت از آن دارد که کشور ما از نظر شدت تورمی بودن همواره در زمره اقتصادهای با میزان بالای تورم در سطح جهان محسوب می‌شود.

۵) وضعیت مشابهی را گزارش‌های رسمی بین‌المللی درباره وضعیت کسب و کار ایران و فضای حاکم بر آن گزارش می‌کنند. این گزارش محور اندازه‌گیری خود را بررسی مجموعه عوامل مؤثر بر عملکرد بنگاه‌ها که برای مدیران آنها خصلت برونزا داشته و غیرقابل کنترل است قرار داده‌اند و تصریح می‌کند که تا زمانی که فضای کسب و کار بهبود پیدا نکند رشد بخش خصوصی مولد امکان‌پذیر نیست. از سال ۲۰۰۰ میلادی تاکنون بانک جهانی وضعیت و روند تغییرات فضای کسب و کار کشورها را بررسی کرده و براساس آن رتبه‌بندی می‌کند. در سال ۱۳۸۳ رتبه ایران در بین حدود ۱۸۰ کشور جهان که وضعیت فضای کسب و کار آنها اندازه‌گیری می‌شود ۱۱۳ بوده است. در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ رتبه ایران با پسرفت چشمگیر فزاینده به ترتیب ۱۳۱ و ۱۳۵ تنزل یافته است.

۶) برجسته‌ترین نماد کوتاه‌نگری در ادبیات موضوع به مسئله نحوه برخورد با طرح‌های عمرانی مربوط می‌شود، پیشتر از قول رضوی ویژگی‌های تجربه اقتصاد ایران در شوک اول نفتی از این ناحیه مورد توجه قرار گرفت، تا آنجا که به تجربه دوره اخیر مربوط می‌شود در

سال ۱۳۸۴ قرار بوده که ۱۲۵ طرح ملی خاتمه یابد. اما سند لایحه بودجه ۱۳۸۵ که توسط دولت انتشار یافته نشان دهنده این واقعیت است که برای ۷۳ طرح از ۱۲۵ طرح مزبور مجدداً برای سال ۸۵ و سال‌های بعد بودجه تخصیص یافته است. این بدان معناست که در سال ۱۳۸۴ در مجموع دولت قادر به انجام فقط ۵۲ طرح ملی بوده است. هنگام ارائه لایحه بودجه سال ۱۳۸۵ و بررسی آن در مجلس شورای اسلامی نمایندگان محترم عضو کمیسیون برنامه و بودجه با تکیه بر منطق ظرفیت جذب اقتصاد ملی و توان دولت در زمینه اجرای طرح‌های عمرانی، نسبت به درخواست دولت مبنی بر کسب مجوز اتخاذ رویکرد افراطی انبساط مالی موضع گرفتند. ریاست محترم جمهور در واکنش به این موضع‌گیری اقدام به ارسال یک نامه تاریخی برای ریاست محترم وقت مجلس شورای اسلامی نمودند که در آن تصریح شده بود اگر مجلس محترم با رویه پیشنهادی دولت در زمینه انبساط مالی موافقت کند رئیس جمهور محترم متعهد می‌شوند که تا پایان دوره ریاست جمهوری خود طرح‌های معوق عمرانی را به صفر برسانند. هنگام نگارش این نامه در مجموع بالغ بر ۹ هزار پروژه معوقه ملی و ۲۰ هزار پروژه معوقه استانی در دستور کار اقتصاد کشور بود. حتی اگر پروژه‌های عمرانی معوق استانی را نادیده بگیریم نامه ریاست محترم جمهور حکایت از تعهد انجام ۳ هزار پروژه ملی در هر سال داشته است.

در سال ۱۳۸۵ در لایحه بودجه علیرغم وضعیت پیش‌گفته که حکایت از توان اجرای ۵۲ پروژه ملی در یک سال داشت، دولت محترم ۷۷ طرح جدید مطرح کرده بودند که براساس مصوبه مجلس شورای اسلامی در قانون بودجه سال ۱۳۸۵ با وجود آنکه بخش مهمی از درخواست سیاست انبساط مالی رئیس جمهور و دولت محترم پذیرفته شد، به جای ۳ هزار پروژه وعده داده شده، مجلس از دولت خواست که در سال مزبور فقط ۱۴۹ پروژه ملی را به اتمام برساند. اما هنگام ارائه سند لایحه بودجه سال ۱۳۸۶ دولت محترم برای ۱۰۷ پروژه از ۱۴۹ پروژه مورد نظر مجدداً درخواست بودجه نمود. بنابراین معلوم شد که در سال ۱۳۸۵ فقط ۴۲ طرح ملی به پایان رسیده است. به عبارت دیگر، توان اجرایی دولت محترم برای به پایان رساندن پروژه‌های ملی چیزی حدود ۲۰ درصد نسبت به سال ۱۳۸۴ تنزل یافته بود این در حالی بود که درآمدهای حاصل از فروش نفت خام همچنان با شتاب رو به افزایش داشت.

در سال ۱۳۸۶ قانون بودجه اتمام ۲۰۷ طرح ملی را به عنوان وظیفه قانونی دولت معین نمود، این در حالی بود که دولت محترم هنگام ارائه لایحه بودجه سال ۱۳۸۷ برای ۱۷۱ طرح از ۲۰۷ طرح مزبور مجدداً درخواست بودجه نمود که این بدان معناست که در سال ۱۳۸۶ دولت تنها قادر به اجرا و اتمام ۳۶ طرح ملی بوده است.

سخن پایانی

روند کاهنده توان اجرایی دولت در زمینه به اتمام رساندن طرح‌های ملی طی سال‌های ۱۳۸۴ تاکنون به موازات روند افزایش چشمگیر درآمدهای نفتی در همین دوران در کنار مؤلفه‌های پنجگانه دیگری که در قسمت قبلی مورد اشاره قرار گرفت به روشنی نمایانگر این واقعیت تلخ و غم‌انگیز است که تقریباً همه انتظارات تثوریک در کادر ایده بیماری هلندی طی ۳ ساله گذشته در کشورمان محقق شده است. این مسئله به همان اندازه که تأسف بار است می‌تواند تحت شرایطی امیدوارکننده در نظر گرفته شود.

وجه امیدبخش مسئله عبارت از آن است که همه پیامدهای ناشی از اتخاذ رویکرد انبساط مالی به تسخیر علم درآمده است و اگر کوشش هماهنگ و همه‌گیر برای عبور از کوتاه‌نگری و فصل‌الخطاب قرار دادن علم در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع صورت پذیرد می‌توان از عهده این مسائل برآمد. یک وجه دریغ و تأسف در این زمینه به شکل غیرمتعارفی طی سه ساله اخیر خود را برجسته نشان داده و آن هم عبارت از امساک دولت از ارائه آمارهای رسمی و به هنگام و نیز گشاده‌دستی بی‌سابقه دست‌اندرکاران آن برای ارائه آمارهای متفاوت و متناقض است که امیدواریم نهادهای مسئول برای آن هم فکری کنند.

پی نوشت ها:

۱- بحث های این قسمت عمدتاً براساس مقاله مرجع گوردن در سال ۱۹۸۴ تنظیم شده است.
۲-non-tradables

منابع فارسی:

- افخمی، غلامرضا (ویراستار)، توسعه در ایران: ۱۳۲۰-۱۳۵۷، خاطرات منوچهر گودرزی، خداداد فرمانفرمایان و عبدالمجید مجیدی، انتشارات گام نو، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱.
- تفضلی، فریدون، «اقتصاد کلان»، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۶۴.
- توفیق، فیروز، برنامه ریزی در ایران و چشم انداز آینده آن، انتشارات مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۵.
- دژپسند، فرهاد و حمیدرضا رئوفی، «اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی»، انتشارات مرکز اسناد دفاع مقدس: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۷.
- سازمان برنامه و بودجه، بررسی آثار سیاست های تثبیت و شناور ساختن نرخ برابری ریال، دفتر اقتصاد کلان معاونت امور اقتصادی، تهران، ۱۳۶۶.
- سازمان برنامه و بودجه، برنامه پنجم عمرانی کشور (تجدید نظر شده) انتشارات سازمان برنامه و بودجه، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۳.
- معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی ریاست جمهوری، گزارش اقتصادی سال ۱۳۸۵ و نظارت بر عملکرد سال دوم برنامه چهارم توسعه، جلد اول، ناشر مرکز مدارک علمی حوزه و انتشارات، تهران، ۱۳۸۵.
- معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی ریاست جمهوری، گزارش اقتصادی سال ۱۳۸۴ و نظارت بر عملکرد سال اول برنامه چهارم توسعه، جلد اول، ناشر مرکز مدارک علمی حوزه و انتشارات، تهران، ۱۳۸۶.

منابع انگلیسی:

- Amuzegar, Jahangir (1997), Iran's economy under the Islamic Republic, London, I.B. Tauris.
- Corden. W. M. (1984), Booming sector and Dutch disease Economics Surrey and Consilidation. Oxford, Economic Papers.
- Mahdavi, H. (1970), "The Patterns and Problems of Economic Development In Rentier States: The case of Iran", In: M. A Cook(ed), "economic history of the Middle east", London.
- Mofid, Kamran (1990), The Economic Concequences of the golfwar, London: Routledge.
- Razavi, Hossein and Firuz wakil (1984), Political environment of economic Planning in Iran, 1971-1983: from monarich to Islamic Republic.